

شاهنامه شناسی:

در راه رهایی از آشوب

دکتر جلیل دوستخواه

تانزویل - استرالیا

هزاره‌یی از زندگانی‌ی جاودانه‌ی فردوسی و شاهنامه را پشت سر گذاشته ایم. پس ناگزیر بایست دستاورد ده سده همدلی و همزبانی‌ی فرهیختگان و ادبیات شناسان و هنرمندان ما با شاعر و حماسه‌ی بزرگ و شکوهمند او، گنجینه‌ی شناخت و نقد و بررسی و آفرینشهای هنری‌مان را سرشار کرده و مارا به سرچشمه‌های زلال آگاهی و دریافت رسانده باشد.

می‌توان گفت که در گستره‌ی نگارگری، خوشنویسی و کتاب آرایی، گنجایش و سزاواری‌ی شاهنامه را فرو نگذاشته و تا اندازه‌ی زیادی پویا و کوشا و حق گزار بوده ایم. برجا ماندن بیش از هزار دستنوشته از شاهنامه و در آن میان، شاهکارهای بی‌همتائی چون دستنوشته‌های بایستقیری و شاه طهماسبی و دستنوشته معروف به «دموت» گواه این سخن است. اما در حوزه‌ی متن شناسی و نقد و تحلیل ساختار شاهنامه چه داریم و هرگاه کسی از ما بپرسد که در این درازنای زمانی در زمینه‌ی شناخت زندگی و منش و گنجش شاعر و دریافت حماسه‌ی جهان شمول او چه کرده ایم، چه پاسخی می‌توانیم به او بدهیم؟ به راستی آیا در فراسوی کوششهای شاهنامه‌شناختی‌ی پژوهندگان همروزگارمان در نزدیک به یک سده‌ی اخیر^(۱)، از آن نه سده‌ی پیشین جز

[آشنا: شیوه نگارش و ویراستاری از آن خود نویسنده است].

نقدی بر کتاب:

«سرچشمه‌های فردوسی شناسی»

مجموعه نوشته‌های کهن درباره فردوسی و شاهنامه و نقد آنها

از: محمد امین ریاحی

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران -

۱۳۷۲

وزیری، هشت + ۵۱۲ ص. بها (نرم جلد) ۲۵۰۰ ریال / (سخت جلد)

۵۷۰۰ ریال



مشتی دروغ و خیال بافی و افسانه پردازی درباره‌ی زندگی فردوسی و سرگذشت شاهنامه که دهها بار در سده‌های پی‌درپی با اندک دگرگونی و گاه با شاخ و برگهای تازه و بی‌هیچ نقد و نظری در جنگها و تذکره‌ها و تاریخنامه‌ها باز آمده، چه برای ما برجا مانده است؟

آیا عرق شرم بر چهره‌ی ما نمی‌نشیند که در میان این همه کاغذ روسیاه و تباه شده در کتابهای سده‌های گذشته مان، حتا یک زندگینامه‌ی به نسبت پذیرفتنی از استاد توس و یک تحلیل و نقد و بررسی‌ی هوشمندانه و ژرف نگرانه از شاهکار یگانه‌ی او به چشم نمی‌خورد؟ آیا مایه‌ی شگفتی نیست که از یک سو شاهنامه از دیدگاه ادبیات‌شناسان جهان امروز، در شمار چند اثر بزرگ روزگاران کهن همچون «ایلیاد» و «اُدیسه»ی «هومر» و «مهابهارته» حماسه‌ی باستانی‌ی هندوان و در کنار دیگر شاهکارهای جهان شمول ادبیات در هزاره‌ی اخیر جای دارد^(۲) و به بسیاری از زبانهای زنده و حتی چینی و ژاپنی ترجمه شده؛ اما از سوی دیگر هیچ گفتار یا کتاب سزاواری درباره‌ی شاعر و حماسه‌ی او به زبان مادری‌ی وی از گردش قرن‌ها به یادگار نمانده است؟

پاسخ این پرسشها این است که: چون نیک بنگریم، روند رویکرد گذشتگان ما در سده‌های پس از فردوسی به زندگی‌ی او و درونمایه‌ی حماسه‌اش و میراث آشفته و نافرهیخته و مبتدلی که از آنان برای ما باقی مانده، به راستی شرم آور و تأسف‌انگیز است!

اما از آن جا که از احساس شرم و تأسف به تنهایی کاری ساخته نیست و گله‌گزاری از ناخویشتکاری‌ی پیشینیان نیز گرهی از کار نمی‌گشاید و آب رفته را به جوی باز نمی‌گرداند^(۳)، ناگزیر امروز باید دست به کاری کارستان زد و به دور باطل افسانه پردازی و یاوه بافی‌ی عوام پسند و سخن گفتن بی‌پروا و بدون پشتوانه‌ی استوار دانشی و پژوهشی پایان داد. به دیگر سخن، باید با رزم‌افزار بینش فرهیخته‌ی انسان امروزی به نبردی بی‌امان با خرافه باوریه‌ها و ساده‌انگاریها رفت و پویایی و سامان پیشرو و چون و چرا بردار امروز را جایگزین ایستایی و آشوب و گذشته‌گرایی‌ی بی‌چون و چرا

کرد. ما برای نوزایی‌ی فرهنگی، ناگزیریم که همه‌ی مرده ریگ‌نیا کانمان را به بوت‌های آزمونی سخت و ژرفکاوانه ببریم و بررسییم و عیار بسنجیم و به محک انتقادی بنیادی و سازنده بزنییم تا بتوانیم سره را از ناسره بازشناسیم و همه چیز را از نو رده بندییم و نام بگذاریم.

کتاب موضوع بحث این گفتار را - که برآیند کوشش دانشورانه و پژوهش گسترده و سودبخش یکی از شاهنامه پژوهان سزاوار روزگار ماست - می‌توان به مثابه‌ی تازه‌ترین حلقه در زنجیره‌ی کوششهای دانشوران و پژوهشگران سده‌ی اخیر در راستای دست‌یابی به چنین هدفی ارزیابید. نام کتاب، خود به روشنی گویای درونمایه‌ی آن است و خواست و دیدگاه نویسنده از سامان بخشی‌ی این دفتر، به بیان خود او این است که:

«سیر فردوسی‌شناسی را در هزار سال گذشته، چون آینه‌ی روشنی پیش چشم خوانندگان بگذارد تا سابقه ظهور افسانه‌ها و مراحل تحولات آنها را بنگرند و از افسانه‌ها به حقیقت برسند و چهره‌ی تابناک بزرگترین حکیم و شاعر ایران را از پشت غبار قرون و اعصار به روشنی ببینند.» (ص ۳)

آنچه در این کتاب فراهم آورده شده، از دیدرس و دسترس پژوهندگان تراز یکم زندگی و کارنامه‌ی فردوسی دور نبوده است. اما گرد آورنده، بایستگی‌ی دست‌یابی دیگر جستارگران در پهنه‌ی حماسه‌ی ایران بدانها و پراکنده بودن آنها در کتابها و مجموعه‌های گوناگون و گاه کمیاب - را به دیده گرفته و دست به کار زده است. وی می‌نویسد:

«نظر به این ضرورت بود که کلیه گفته‌ها و نوشته‌های مربوط به فردوسی را از نوشته‌های مورخان و تذکره‌نویسان و مقدمه‌های کهن دستوبسهای شاهنامه و ستایشهایی که شاعران و دیگر بزرگان از او کرده‌اند، از سالهای نزدیک به عصر او تا اواخر قرن پیش - یعنی تا آغاز انتشار تحقیقات جدید - فراهم آوردم و در مقدمه هر بخش، به نقد آنها پرداختم که اینک به صورت

مجموعه حاضر در اختیار دوستداران فردوسی

گذاشته می‌شود، (ص ۲)

نکته‌ی اخیر در سخن نویسنده، یعنی بررسی و نقد هر یک از نوشتارهای پیشینیان درباره‌ی فردوسی و شاهنامه، از اهمیت ویژه‌ی برخوردارست و پژوهنده‌ی امروزین که به میانجی‌ی این کتاب، به سرچشمه‌ی فردوسی‌شناسی راه می‌یابد، این بختیاری را دارد که در کنار هر یک از نوشته‌ها، دیدگاه انتقادی‌ی شاهنامه پژوهی آزموده و نکته سنج را هم بنگرد و ریشه‌های بسیاری از ناهمخوانیها و آشفته کاریهارا بازشناسد و در یک سخن، در روند کوشش و کنشی سازنده قرار گیرد.

پس از پیشگفتار کوتاه کتاب (صص ۱-۴) که در برگیرنده‌ی اشاره‌هایی است به هدف نویسنده و فرایند شکل گیری‌ی این دفتر، گفتاری بلند به نام «رنج و روزگار فردوسی» را می‌خوانیم (صص ۵-۱۱۲). نویسنده در این گفتار، زمان و زادگاه فردوسی و ویژگیهای تاریخی و اجتماعی‌ی عصر وی و چگونگی‌ی آغاز شاهنامه سرایی‌ی او و پیگیری‌ی آن تا پایان زندگانی‌ی سراینده و پیوندهای استاد توس با همروزگاران و نیز روند زندگی‌ی پایدار فرهنگی‌ی شاهنامه را در اندیشه و گفتار و کردار ایرانیان در سده‌های پس از شاعر، برمی‌رسد و بر بنیاد داده‌های دانش شاهنامه‌شناسی‌ی دوسده‌ی اخیر در اروپا و ایران و پشتوانه‌ی های تاریخی و ادبی‌ی دیگر، چشم اندازی گسترده از زندگی‌ی حماسه سرا و آفرینش ادبی و هنری‌ی او به دوستداران شاهنامه نشان می‌دهد. مؤلف با آوردن این گفتار آموزنده در آغاز کتاب، بر آن است که خواننده را با ذهنی آماده به سراغ افسانه بافیها و عبارت پردازیهای گذشتگان بفرستد و او را برای آغاز این جستار، بر مرکب اندیشه‌ی ژرف نگر و شک و رز عصر دانش و روشنگری سوار کند.

در پی این گفتار رهنمون و آگاهی بخش، فصل اصلی و عمده‌ی کتاب، با عنوان «نوشته‌های کهن» آغاز می‌شود. در این فصل (صص ۱۱۳-۴۷۷) نخست بخشی به نام «فردوسی از زبان خودش» می‌آید که سرچشمه‌ی آن، اشاره‌های گوناگون-

و بیشتر کوتاه - شاعر و در سرتاسر شاهنامه است و این فرصت را به خواننده می‌دهد که از راه بررسی‌ی این کهن ترین و مستندترین و معتبرترین گزارشها به گونه‌ی یکجا و در کنار هم، نگاهی به جنبه‌های گوناگون زمان و زندگی و کار شاعر و حکیم بزرگ حماسه سرا بیفکند. پس از این بخش، گفتاوردهایی از ۶۲ مأخذ کهن از زمان شاعر تا سده‌ی سیزدهم هجری درباره‌ی فردوسی و شاهنامه به ترتیب تاریخ نگارش آمده است.

نویسنده - چنانکه پیشتر هم اشاره رفت - تنها به در پی هم نهادن گفتاوردهای گوناگون بسنده نمی‌کند و با نقد و بررسی‌ی نکته به نکته‌ی هر نوشتار و سنجش آن با نوشتارهای دیگر و افزودن یادآوریهای رهنمون و روشنگر در پی نوشت هر گفتار، فضای انتقادی و سازنده و روی آورد به پژوهش دانشگاهی و فرهیخته‌ی امروزین پدید می‌آورد که ستودنی است.

در رویکرد نویسنده به متن شاهنامه و گفتاوردهای از آن، از یک سو و در تحلیلهای انتقادی و برداشتهای وی از جنبه‌های گوناگون زندگی‌ی شاعر و درونمایه‌ی حماسه‌ی او از سوی دیگر، گاه به نکته‌هایی برمی‌خوریم که نیاز به دقت و ژرفکاوی‌ی بیشتر و چه بسا دگرگونی‌ی پاره‌یی از داده‌ها و روز آمد کردن آنها دارد. نگارنده‌ی این گفتار، ضمن ارجح شاسی‌ی خدمت شایسته‌ی «دکتر محمد امین ریاحی» در عرضه داشت این کتاب سودمند به دوستداران فردوسی و شاهنامه، در همسوی‌ی با خواست ایشان که چیزی جز توهم زدایی و رهایی از آشوب چند صدساله در نگرش به شاعر و حماسه‌ی او نیست، این نکته‌ها را در این جا به میان می‌کشم، باشد که به کوشش بیشتر در این راستا یاری برساند.

۱. گفتاوردهای از شاهنامه

پشتوانه‌ی عمده‌ی نویسنده برای گفتاوردهایش از شاهنامه، «چاپ بروخیم» بوده است و در این باره می‌نویسد: «ما اعتبار را از چاپ بروخیم گرفته ایم و با جلدهای

اول و دوم چاپ دکتر خالقی مقابله کرده ایم و نیز چون چاپ بروخیم از جلد‌های ۷ به بعد مغلوط است، در قسمتهای آخر به چاپ مسکو هم مراجعه شده است.» (ص ۱۱۷)

درباره‌ی ویرایش مسکو، برداشت مؤلف کتاب، چنین است:

«ارزش این چاپ با این که شهرتی یافته و مورد مراجعه بعضی پژوهندگان است، کمتر از شهرت آن است.» (ص ۱۰۳)

نویسنده از شاهنامه‌ی ویراسته‌ی «دکتر جلال خالقی مطلق»^(۴) با «شکر و شادمانی» یاد کرده و آن را «نمونه‌ی روش صحیح تحقیق و حاکی از دقت و دانش و هوشیاری محقق» شمرده است (ص ۱۰۷).

+ می‌گویم: شاهنامه چاپ «کتابخانه‌ی یهودا بروخیم و پسران» در ۹ جلد متن و ۱ جلد ملحقات که از روی ویرایش «فولرس» و در جلد‌های اخیرش با سنجش با ویرایش‌های «مکن» و «مُل» و بانگرش و سرپرستی چندتن از استادان ایرانی در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در تهران منتشر شد، گرچه در زمان خود، گامی به پیش بود و برتری‌ی پیشگامی‌ی دست اندرکارانش، هیچ‌گاه از چشم حق گزاران دور نخواهد ماند، امروزه دیگر نمی‌تواند پشتوانه‌ی اصلی برای گفتاوردها از شاهنامه باشد. اما شاهنامه‌ی ۹ جلدی‌ی ویراسته‌ی پژوهندگان روسی و نیز زنده یاد «عبدالحسین نوشین»^(۵) به رغم نارسایی‌ی شیوه‌ی پژوهش و انگشت شمار بودن دستنوشته‌های کهن پشتوانه‌ی آن و نادرستی‌ها و ناروایی‌هایی که در آن راه یافته است، کوششی ارجمند و به نسبت سودمند به شمار می‌آید و تا نشر همه‌ی دفترهای ویرایش «خالقی مطلق»، همچنان برای بازبرد پژوهندگان بدان و گفتاوردها از آن (همانا با دید انتقادی و سنجش با دیگر پشتوانه‌ها) بایسته خواهد بود و پس از آن نیز، یکسره از آن بی‌نیاز نخواهیم شد.

براین بنیاد، بر آنم که در هر کار شاهنامه‌شناسی در این زمان، درست آن است که در وهله‌ی نخست به شاهنامه‌ی

ویراسته‌ی «خالقی مطلق» (تا آن جا که نشر یافته است) و پس از آن به ویرایش مسکو بازبرد داده شود و چاپ بروخیم و مُل و مکن و جز آن تنها در مرحله‌ی پسین و برای سنجش پاره‌ی‌ی از کاربردهای شک برانگیز بکار آید و در هیچ حالی از یاد نبریم که هیچ یک از شاهنامه‌های تا کنون نشر یافته «مطلق» و «اصح» نیست.

*

در بیت‌هایی از شاهنامه که در این کتاب آورده اند، نگاشته‌های بسیاری را می‌بینیم که بدل نگاشته‌های آنها در ویرایش خالقی مطلق و گاه ویرایش مسکو بر آنها برتری‌ی آشکار دارد و از پشتوانه‌ی دستنوشته‌های کهن تری برخوردار است. هرگاه بخواهم همه‌ی این دوگونگی‌ها را در این جا بر شمارم، این گفتار بیش از اندازه به درازا خواهد کشید. پس، برای نمونه، چندتایی را می‌آورم:

- «نهان گشت آیین فرزندگان / پراگنده شدن نام دیوانگان» (ص ۷).

+ خا^(۶). کردار (= ۵ دستنوشته کهن، از جمله ف. و ل.) به جای «آیین» و کام (= ۷ دستنوشته کهن، از جمله ف. و ل.) به جای «نام» آورده است که در ساختار بیت و فضای معنا‌شناختی آن در شاهنامه (روزگار ضحاک) برتری چشمگیری دارد. («نام» تنها در دستنوشته واتیکان آمده است.)

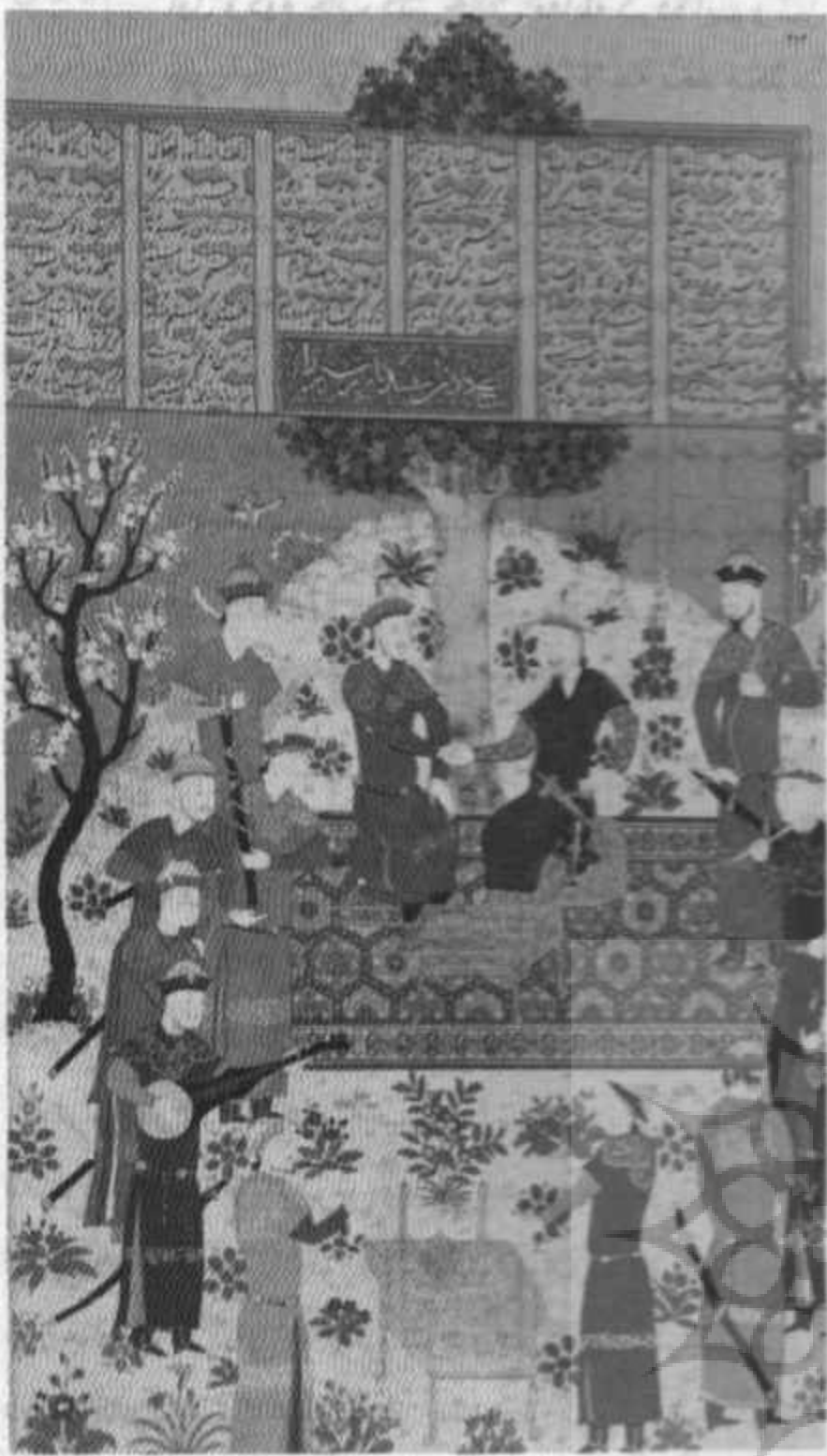
- «دل روشن من چو برگشت از وی / سوی تخت ... / که این نامه را ... / از دفتر به گفتار خویش آورم» (ص ۱۹).

+ خا. بگذشت (= ۳ دستنوشته کهن، از جمله ف.) به جای «برگشت» و به پیوند (= ۳ دستنوشته کهن، از جمله ل.) که در ف. و ق. هم دگر دیسه‌ی آن به پیوند ورامی بینیم) آورده است به جای «ز دفتر به» که هر دو گزینش، همخوانی با واژگان متن در کاربردهای همانند را به خوبی نشان می‌دهد. - «اگر دادگر باشی ای شهریار / نمانی و نامت بود یادگار» (ص ۲۰).

+ مس. و سرفراز و بماند دراز دارد به جای «ای شهریار»

* خا. = ویرایش خالقی مطلق، مس. = ویرایش مسکو، ف. = شاهنامه دستنوشته ۶۱۲ فلورانس، ل. = دستنوشته ۶۷۵ لندن.

ق. = دستنوشته ۷۲۱ قاهره.



- «چو فردا بر آید بلند آفتاب / من و گرز و میدان و

افراسیاب» (ص ۲۳۱).

+ در پی این بیت آورده اند که نیمه‌ی نخست آن در شاهنامه نیست و نیمه‌ی دوم جزو بیتی است در پیام «گودرز» به «پیران» («نجویم برین کینه آرام و خواب / من و گرز و...»). اما در ص ۲۳۶ نیمه‌ی نخست را بی هیچ گونه یادآوری، به گفتاورداز «چهارمقاله» چنین آورده اند: «اگر جز به کام من آید جواب /...».

- در صص ۲۹۶-۲۹۷ سه بیت از شاهنامه را از روایتی در «جهانگشای جوینی» آورده و یادآوری کرده اند که در بروخیم و مسکو به صورت مغلوپ آمده و درست آنها را از خالقی مطلق گرفته اند. اما در نخستین بیت «چو زان لشکر گشن برخاست گرد» را به جای چو برخاست زان لشکر گشن گرد (نگاشت خا.) آورده اند.

و «بود یادگار» که بنیادی تر و فردوسیانه ترست. («ای شهریار» و «بود یادگار» تنها نگاشت ۲ دستنوشته از نیمه‌ی سده‌ی نهم است.

- «جوانی بیامد... / سخن گفتن خوب و روشن روان / به نظم آرم این نامه را گفت من / از او شادمان...» (ص ۲۲).

+ خا. سخن گفتنی خوب و طبعی روان (= ۷ دستنوشته کهن) و به شعر (= ۹ دستنوشته کهن) دارد به جای «سخن گفتن خوب و روشن روان» و «به نظم»، که درست تر و استوارتر و پذیرفتنی تر می نماید.

- «اگر زندگانی بود دیر باز / هرین دین خرم بمانم دراز» (ص ۱۳۰).

+ «دین» (که در پاره‌ی بی از دستنوشته‌ها «دیر» به جای آن آمده است) به احتمال زیاد، باید گشته‌ی «وین» به معنی تاکستان و باغ انگور باشد که با درونمایه‌ی بیت پسین آن («یکی میوه‌داری بماند ز من / که بارد همی بار او بر چمن») همخوانی کامل دارد. این بیت با کاربرد «دین» و «دیر» نمی تواند معنی درستی داشته باشد. (۵)

- «چنین سال بگذاشتم شصت و پنج / به درویشی و زندگانی ورنج» (ص ۳۶).

+ همین بیت را دوبار دیگر (در صص ۳۷ و ۱۳۶) با به رنج به جای «ورنج» آورده اند که برابر با نگاشت مس. و درست است.

- «یکی نامه دیدم پر از داستان / سخنهای آن پرمنش راستان / فسانه کهن بود و مثنوی بود / طبایع...» (ص ۱۴۱) + مس. بود از گه باستان به جای «دیدم پر از داستان»، پرمنش به جای «پرمنش» و جو جامی گهر بود به جای «فسانه کهن بود» دارد که برتری‌ی آشکاری را نشان می دهد.

- «چو سال اندر آمد به هفتاد و یک / همی زیر بیت^(۶) اندر آمد فلک» (ص ۴۲).

+ برای روشنگری درباره‌ی واژه‌ی «بیت» افزوده اند که نخستین بار مرحوم «بهار» دریافته که «بیت» واژه‌ی فارسی و به معنی‌ی مطلق شعر است. اما در ص ۱۶۹ همین بیت را با بدل نگاشت «شعر» به جای «بیت» آورده اند.

- «چو این نامور نامه آید به بن / از من روی کشور شود
پرسخن» (ص ۱۶۰).

+ در ص ۱۶۷ همین بیت را بدین گونه آورده اند: «چو
این نامور نامه آمد به بن / از من روی گیتی شود پرسخن».
- در ص ۱۶۰ «از این پس نمیرم...»، در ص ۱۶۷ «از آن
پس نمیرم...» و در ص ۱۶۹ «نمیرم از این پس...» آورده اند.
+ گویا رهایی از آشوب و اغتشاش، چندان هم آسان
نیاشد!

- در ص ۱۱۱ بیت مشهور «میازار موری...» را به گفتاورد
از کتاب «فراند السلوک» شمس سنجاسی آورده و یاد آور
شده اند که نیمه‌ی دوم آن به گونه‌ی «که او نیز جان دارد و
جان خوش است» آمده است و افزوده اند که: «برتری مسلم
این ضبط بر آنچه از نسخ دیگر بر سر زبانها افتاده، نیازی به
توضیح ندارد.»

+ یاد آوری نکرده اند که نیمه‌ی دوم بدین گونه، نگاشت
برگزیده‌ی خا. نیز هست و نیمه‌ی نخست هم در آن ویرایش به
گونه‌ی «مکش مورکی را که روزی کش است» آمده است.
در پی نوشت ص ۲۹۵، نگاشت نیمه‌ی دوم به گونه‌ی
آمده در فراند السلوک و خا. را تنها به «نسخ کهن شاهنامه»
نسبت داده و نوشته اند که: «صحیح تر می نماید.»

جا دارد بپرسیم که: چگونه یک و همان نگاشت را در دو
جای کتاب، به دو گونه ارز می یابند و توضیح می دهند؟
- در ص ۲۹۵، همان بیت مشهور را با بیتی دیگر، به
گفتاورد از «بوستان سعدی» و به منزله‌ی «تضمین دو بیت از
او (فردوسی)» آورده اند.

+ بیت دوم: «سیاه اندرون باشد و سنگدل / که خواهد که
موری شود تنگدل» سروده‌ی خود سعدی است و نه تضمین
از فردوسی، و بعدها به قرینه‌ی همراهی و پیوند معنایی با
بیت نخست، به دست پاره‌یی از رونویسان به دستنوشته‌های از
نیمه‌ی سده‌ی هفتم به بعد شاهنامه راه یافته است. (۷)

- در ص ۱۰ از دو بیت دشنام آمیز مشهور «ز شیر شتر
خوردن ... / عرب را به جایی ... / که تخت عجم ... / تفو بر
تو...» به منزله‌ی «ابیاتی هماهنگ با روح شاهنامه و

جهان بینی فردوسی که در نسخه های کهن شاهنامه نیست و
ظاهراً افزوده کاتبان است» یاد کرده اند. اما در ص ۱۷ همین
دو بیت را بی هیچ توضیحی از فردوسی دانسته و بخشی از
نامه‌ی «رستم فرخ زاد» به برادرش شمرده اند و باز در ص
۱۶۴ همین دو بیت را از فردوسی و در جزو نامه‌ی «رستم
فرخ زاد» به «سعدوقاص» آورده اند.

+ می گویم: نخست این که سرشت و گوهر شاهنامه و
جهان بینی فردوسی با این گونه نکوهشها و دشنام گوییهای
نژادپرستانه (هرچند درباره‌ی مهاجمان و ویرانگران ایران)
هماهنگی ندارد. دوم این که در ویرایش مسکو این دو بیت،
به حق در شمار افزوده های بر «نامه‌ی رستم به سعدوقاص»
(و نه به برادرش)، در پی نوشت آمده است و همه‌ی نشانه ها
حکایت از افزوده و ساختگی بودن آنها دارد.

- در ص ۱۷ دو بیت «از این مارخوار اهرمن چهرگان / از
دانی و ... / نه گنج و نه نام ... / همی داد خواهند...» را بخشی
از نامه‌ی «رستم فرخ زاد» به برادرش شمرده اند.

+ این دو بیت نه در نامه‌ی رستم به برادرش، بلکه در
نامه‌ی یزدگرد سوم به مرزبانان طوس آمده است. (۸)

۲. صحیح ترین دستنوشته

- در ص ۵۱ نوشته اند: «نسخه مورخ ۶۷۵ موزه بریتانیا که
با کشف نسخه مورخ ۶۱۴ فلورانس دیگر قدیم ترین نسخه
شاهنامه نیست، به استثنای برگهای نو نویس اول و آخر آن،
هنوز صحیح ترین نسخه شاهنامه شناخته می شود.»

+ صفت «صحیح ترین» (یا به تعبیر قدمایی «اصح») را
درباره‌ی هیچ دستنوشتی جز آنچه به خط خود شاعر باشد و یا
- دست کم - پس از رونویسی به تأیید شخص شاعر رسیده
باشد، نمی توان بکار برد. دستنوشته ۶۷۵ لندن که برای
گروهی مطلق شده است، با همه‌ی ارزش و اهمیتی که دارد،
خالی از نارواییهای آشکار نیست و این معنی از همه‌ی
ویرایشهایی که این دستنوشته را در شمار پشتوانه های خود
داشته اند (مسکو، مینوی، خالقی مطلق و جز آن) برمی آید.
بنابراین، درست آن است که دستنوشته ۶۷۵ یکی از

دستنوشته‌های کهن و به نسبت صحیح شاهنامه است.

۳. ستایشنامه های محمود در شاهنامه

در باره‌ی ستایشنامه ها یا مدحهای خطاب به «محمود غزنوی» که در آغاز و پایان و جاهایی از میانه‌ی شاهنامه آمده، در گذشته (بویژه در دهه های اخیر) بحثهای گسترده‌ی در پژوهشهای شاهنامه شناختی به میان کشیده شده که هیچ یک تا کنون به برآیندی پذیرفتنی و پایان بخش نرسیده است. «ولف» ۱۵ بار کاربرد نام «محمود» در شاهنامه را در فرهنگ خود ثبت کرده است که ۱۰ بار آن در ستایشنامه های افزوده بر متن و ۵ بار آن در «هجونامه»ی ساختگی است. از هجونامه جدا گانه سخن خواهیم گفت. اما آمدن این ستایشنامه ها در متن شاهنامه که در همه‌ی دستنوشته‌ها نیز به ثبت رسیده است، مسئله‌ی بی استیجابی نمی‌توان آسان از سر آن گذشت.

دیدگاه نویسنده‌ی این کتاب درباره‌ی این امر، گرچه به نتیجه‌ی بی مثبت و قطعی نمی‌رسد، اما روی آور به دریافت و برداشتی نو تر از دیگران و نزدیک تر به واقعیت مسئله است. نویسنده، هر چند به سروده شده بودن این ستایشنامه ها به وسیله‌ی خود فردوسی و افزودگی‌ی آنها بر نگارش دوم شاهنامه در حدود سال ۴۰۰ برای تقدیم کتاب به محمود که در بیشتر پژوهشهای معاصران پذیرفته شده است، شککی نمی‌ورزد، می‌کوشد تا ناخوشایندی انتساب این گونه افزوده ها به حماسه سرای بزرگ را با برشمردن دلیلهایی بیوشانند و بودن آنها را در شاهنامه، به گونه‌ی بی توجیه کند. اما از آن جا که در ته دل از وصله خوردگی‌ی این پاره های ناهمگون با منش والای شاعر و پایگاه شکوهمند حماسه‌ی او به شاهنامه آزرده است، از بیان سخنانی که می‌تواند در رهیافت پژوهندگان به واقعیت مطلب سودمند افتد، خودداری نمی‌ورزد. برای نمونه در ص ۶۸ می‌نویسد:

«عظمت فردوسی در این است که او شاهکار خود را علی‌رغم سیاست فرهنگی حاکم بر ایران آن روز سروده است.»

+ برداشتی است دقیق و درست؛ اما در تقابل با کلیت مسئله‌ی مدح محمود به وسیله‌ی فردوسی قرار می‌گیرد که نویسنده آن را رد نکرده است. زیرا باور کردنی و پذیرفتنی نیست که شاعری اثر با عظمتی چون شاهنامه را «علی‌رغم سیاست فرهنگی حاکم» سروده و در همان حال، سلطان خودکامه‌ی بی راهم که در رأس هرم قدرت زمان جای داشته و «سیاست فرهنگی حاکم» عین خواست و کام او بوده است، با اغراق آمیزترین تعبیرها و وصفها ستوده باشد. چنین کاری تنها از یک شیاد شعبده باز که مخاطب خود را ابله‌ی تمام عیار فرض کرده باشد، برمی‌آمده و نه از فردوسی آزاده و آدمی خوی، آن هم در خطاب به محمود که خود یا حاشیه نشینان بارگاهش، به هر حال از دریافت این دوگونگی در نمی‌مانده اند.

نویسنده در ص ۷۵ کتاب، یک گام پیشتر می‌گذارد و به سوی دیگر مسئله، یعنی محمود می‌پردازد و می‌نویسد:

«امروز مسلم شده است که محمود هیچ گونه علاقه‌ای به مفاخر و مآثر گذشته ایران نداشت و به همین دلیل وقتی شاهنامه فردوسی به دست او رسید، قدر آن را شناخت.»

+ این هم دریافتی است درست و برآمده از شناخت منش و کنش واقعی محمود و دستگاه فرمانروایی اش. اما جای این پرسش بنیادی و مهم باقی است که: آیا این بیگانگی و بی‌علاقگی‌ی محمود به یادمانهای فرهنگ ایرانی که امروز پس از هزار سال بر ما مسلم شده است، در آن روزگار برای حکیم آگاه و فرزانه‌ی هوشمندی چون فردوسی که سر تاسر شاهنامه گواه بینش والای اوست، مسلم نبوده و او از سر نا آگاهی و ساده لوحی، محمود را درست خلاف آنچه بوده است، پنداشته و با آن آب و تاب ستوده است و یا آن که دانسته و آگاهانه، حقیقت را فدای مصلحت حقیری چون گرفتن صله و پاداش از کسی چون محمود کرده است؟

به راستی برای کسی که با فردوسی و شاهنامه‌ی بزرگ او همدلی و انس و الفت داشته باشد، کدام یک از این دو می‌تواند پذیرفتنی باشد؟

دگر دیگی اندیشه و روان و ذوق کند تا هم به فرهنگ و یادمانهای کهن ایرانی گرایش یابد و هم شعر شناس و صاحب نظر شود و اثری به شگرفی شامنامه را دریابد و بپسندد؟ و یا آن که شاعر، آفریده‌ی بی‌همتای خود را دست کم گرفته و بازیچه انگاشته بود؟؟

پیداست که بحث درباره‌ی اصیل یا ساختگی بودن ستایشنامه‌های محمود در شاهنامه را نمی‌توان در این جا و در میانه‌ی این نقد کوتاه به سرانجامی رساند. چنین کاری، نیازمند گفتاری جداگانه است^(۱) و نگارنده، این امیدواری را دارد که روزی این کار را بر دست گیرد و به برآیندی سزاوار برساند.

۴. هجونا‌می منسوب به فردوسی

«هجونا‌مه» گروه بیت‌هایی است با شمارهای گوناگون که در پایان پاره‌ی بی از دست‌نوشته‌های شاهنامه و نیز در تذکره‌ها و کتابهای دیگر آمده و آنها را سروده‌ی فردوسی در نکوهش محمود انگاشته‌اند که بر پایه‌ی افسانه‌ها با شاعر بدرفتاری کرد و صله‌ی را که شاعر انتظار داشت بدو نبخشید!

در سده‌های پیشین کمتر کسی در درستی‌ی انتساب این گروه بیت‌ها به فردوسی تردید کرده بود و در همه جا آنها را با آب و تاب آورده بودند و همواره زبانه‌زد خاص و عام بود. در یکی دو سده‌ی اخیر، نخست پاره‌ی بی از پژوهندگان غربی و سپس شماری از ایرانیان به بررسی‌ی این بیت‌ها و چگونگی ساختار و زبان و فضای آنها پرداختند و رفته رفته دریافتند که کسانی پس از شاعر، بیت‌هایی را از جاهای گوناگون شاهنامه برگزیده و با دگرگونی‌هایی، همراه بیت‌های سست و مبتذل و فرومایه‌ی دیگری از بافته‌های خود، بر دست‌نوشته‌های شاهنامه افزوده‌اند که به «هجونا‌مه» معروف شده و به ناحق به منزله‌ی سروده‌ی فردوسی شهرت یافته است.

در کتاب کنونی، در این زمینه با برداشته‌های گوناگون و ناهمخوان نویسنده در اشاره به «هجونا‌مه» روبرو می‌شویم که طیفی از پذیرش تا انکار را در بر می‌گیرد. در صص ۲۸-۲۷ پس از اشاره به این که «کسانی اصولاً هجونا‌مه را مجعول



- در ص ۸۷ نویسنده در داوری آشکار و قطعی خود درباره‌ی محمود، می‌نویسد:

«به نظر من، نخستین علت (علت بی‌علاقگی محمود به شاهنامه) این بوده که محمود شعر نمی‌فهمید، اگرچه درباره‌ی شعر دوستی و شاعرناواری او مبالغه‌ها کرده‌اند.»

+ جا دارد که پرسیم: آیا برای فردوسی دشوار بود که به شعر ناهمسی‌ی محمود پی‌ببرد؟ و اگر از بیگانگی‌ی سلطان با دست‌آورد سی سال زندگی و آفرینش خود، آگاه بود و باز هم - بنابر فرض شایع و مشهور - اقدام به افزودن ستایشنامه‌های ویژه‌ی محمود بر شاهنامه و فرستادن و یا - بر پایه‌ی سست‌تر افسانه - بردن آن به دربار او کرد، آیا در انتظار معجزه‌ی بی بود که آن جبار قهار زمانه‌ی او را ناگهان دچار

دانسته و برخیها فقط ۶ بیت منقول در چهارمقاله را از فردوسی می‌دانند.» افزوده اند:

«... اما وجود ابیاتی از آن را در نسخ کهن طوقاوسرای و قاهره و نسخ دیگر چه باید کرد؟ بیهوده سخن بدین درازی نبود.»

در ص ۲۶ از تردید به یقین گراییده و آورده اند:

«بعد از نومیدی از قدرشناسی محمود... ابیاتی حاکی از گله و ناخشنودی از محمود و هجو او به کتاب خود افزوده است.»

اما بدین اندازه هم بسنده نکرده و به جست و جوی «سند معتبری» برآمده و با اشاره به کنایه‌ی «مختاری غزنوی» در «شهریارنامه» به هجو گویی فردوسی درباره‌ی محمود، نوشته اند:

«این گفته مختاری، علی‌رغم اجتهاد کسانی مثل پرفسور محمود شیرانی که اصولاً هجوسرایبی فردوسی را بکل مردود شمرده اند، سند معتبری است براین که به هر حال فردوسی هجونامه‌ای سروده بوده که خاطره آن یک قرن بعد... در دربار غزنویان هند فراموش نشده بوده است.» (ص ۶۷)

با این حال، در جای دیگری از کتاب، این «سند معتبر» را از یاد برده و پافشاری بر درستی انتساب هجونامه به فردوسی را به کنار گذاشته و آورده اند:

«اگرچه بیشتر ابیات هجونامه به صورتی که هست، اصیل نیست؛ به این معنی که ابیاتی را از شاهنامه برگرفته اند و دشنامهایی را که با روح والا و زبان بساکیزه‌ی دانای طوس سازگار نیست، بر آنها افزوده اند؛ اما آن قدر هست که چیزهایی را گفته اند که فکر می‌کرده اند فردوسی باید گفته باشد.» (ص ۹۱)

در پی نوشت ص ۲۰۰ در گفتاوردی از «ژیلبر لازار»، ۳ بیت از هجونامه را از آفرین نامه ابوشکور بلخی دانسته اند و در ص ۳۵۶ سرانجام در اشاره به هجونامه حکم قطعی

داده اند: «صحت انتسابش به فردوسی مردود است.»

در ص ۴۵۲ نیز در انتقاد از «قاضی نورالله شوشتری» نوشته اند:

«در اثبات نظریات خود به بیتهایی از هجونامه استناد کرده که در مجعول بودن آنها تردیدی نیست.»

۵. زاد سال و زاد روز فردوسی

- در ص ۳۱ با رویکرد به پژوهشهای مل و دیگران، سال ۳۲۹ ه. ق. (- ۳۱۸ خورشیدی) را زاد سال قطعی و درست فردوسی دانسته اند که همه‌ی رهنمودها و قرینه‌ها، درستی آن را تأیید می‌کند. اما برای تعیین زاد روز شاعر، از پژوهش تازه‌ی «ع. شاپور شهبازی» یاد کرده و نوشته اند:

«شهبازی می‌گوید هر مزد بهمن^(۱۰) (اول ماه دهم) در آن سالها، تنها در ۳۷۱ یزدگری مصادف با آدینه ۱۴ ژانویه ۱۰۳۳ بوده و به استناد بیت: می لعل پیش آور ای روزبه / که شد سال گوینده بر شصت و سه (و با شمارش فاصله ابیات و تخمین این که هر روز چند بیت می سروده) سوم دی (۱۸ دسامبر ۹۴۰ میلادی) را برای روز تولد فردوسی پیشنهاد کرده است.»

+ می گویم: نخست این که «هر مزد بهمن»، نخستین روز ماه یازدهم سال است و نه ماه دهم^(۱۱). دوم این که شهبازی سال شمارش تفاوت سال خورشیدی یزدگری و سال هجری قمری، ۱۶ روز بر این تاریخ افزوده است که برآیند آن می شود سوم ژانویه ۹۴۰ میلادی برابر با سوم دی ماه ۳۰۸ یزدگردی^(۱۲) و ۱۸ دسامبر که ۱۶ روز پیش از آن بوده، در سال ۹۳۹ میلادی واقع می شده و نه ۹۴۰.

۶. مذهب فردوسی

- در اشاره به روش و گرایش مذهبی فردوسی، نویسنده از این که «ظاهراً به فرق تشیع تمایل داشت.» (ص ۱۸)، «نمی توانست از نظر مذهبی به آل بویه تمایل نداشته باشد.» (ص ۲۸)، «ابیاتی سازگار با اعتقادات مذهبی محمود و در

ستایش سه خلیفه اول اسلام برای تقدیم کتاب به سلطان بر آن افزود.» (ص ۵۲)، «در تمایل به تشیع شهرت داشت.»، «شیعه بودن فردوسی مسلم نیست» (ص ۹۵) و «قاضی نورالله شوشتری دو قصیده از سروده های دوره صفوی را مؤید تشیع فردوسی قرار داده...» (ص ۹۵) سخن گفته است. اما هر دو در صص ۱۱۷-۱۱۹ دوازده بیت از هیجده بیتی را که در دیباچه‌ی شاهنامه زیر عنوان «گفتار اندر ستایش پیغمبر» آمده و به وصف - به گفته‌ی شاعر - «نبی و وصی» اختصاص دارد، بی کوچکترین شبهه بی در اصیل بودن آنها آورده و در پی نوشت به افزوده بودن چهار بیت در ستایش چهار خلیفه به روش اهل سنت در پاره بی از دست‌نوشته‌ها و بیرون گذاشته شدن آنها از متن ویراسته‌ی خالقی مطلق اشاره کرده و نوشته است: «روال سخن هم الحاقی بودن این ابیات را می‌رساند».

با این حال، بار دیگر گمان خود را که فردوسی خود هنگام تقدیم شاهنامه به محمود این بیتها را بر آن افزوده باشد، تکرار می‌کند؛ اما بی درنگ به سست پایگی بی این گمان پی می‌برد و به گفتاری از «دکتر عباس زریاب خوبی» (۱۳) بازبرد می‌دهد که در آن از انطباق جهان بینی فردوسی با عقاید حکمای اسماعیلی سخن به میان آمده است. (۱۴) گفتنی است که به رغم آشفتگی دست‌نوشته‌های شاهنامه، بیت‌های ۱۸ گانه (و ۲ بیت جا به جا شده‌ی دیگر) در ستایش پیامبر و امام یکم در ۱۱ دست‌نوشته کهن آمده و تا آن جا که بنده می‌دانم تا کنون هیچ دلیل استواری بر نااصیل بودن آنها در جایی عنوان نشده است. از سوی دیگر ۴ بیت در ستایش چهار یار، هر چند که در بیشتر دست‌نوشته‌ها آمده، پیش از هر چیز به دلیل‌های ساختاری در روند طولی بی‌تتها و نیز کاربردهای واژگانی آنها، افزوده بر شاهنامه (و آن هم نه از سوی خود فردوسی) است و با دیگر بیت‌های این بخش ناهمخوانی بی‌بنیادی و آشتی‌ناپذیر دارد. (۱۵) بر این بنیاد، شیعی بودن فردوسی امری محرز است و نیازی به قصیده‌های عصر صفوی هم ندارد و این کشمکش بیهوده‌ی قرن‌ها و بحث دراز دهه‌های اخیر درباره‌ی مذهب شاعر، دیگر اکنون باید

پایان یافته شمرده شود و به گفته‌ی درست نویسنده: «آیندگان به جای کنجکاوی در عقاید مذهبی دانای طوس، در جهان بینی و اندیشه‌های فلسفی او بحث خواهند کرد.» (ص ۹۵)

۷. پاره بی ناهمخوانیها و نارساییها در داده‌های کتاب

- در ص ۶ در اشاره به نامه‌های «رستم فرخ زاد» نوشته اند:

«جا دارد که به جای هر بحث و توضیحی، تمام آن (نامه رستم به برادرش) و نامه رستم به سعد وقاص و جواب او را در این جا بیاوریم. اما به ملاحظاتی فقط به نقل چند بیت از آن اکتفا می‌کنیم.» آن گاه ۸ بیت را آورده اند.

+ از این ۸ بیت، ۳ بیت «شود خوار... / پراگنده گردد... / به هر کشوری...» در هیچ یک از نامه‌های رستم نیست؛ بلکه از نامه‌ی یزدگرد سوم به مرزبانان طوس است (۱۶) که در ص ۱۶۶ همین کتاب، زیر عنوان درست خود آمده است. از این گذشته گویا در فاصله‌ی رسیدن کار تدوین یا چاپ کتاب از ص ۶ به صص ۱۶۰-۱۶۵، آن «ملاحظات» از میان رفته بوده باشد؛ چرا که در صفحه‌های اخیر، بیشترین بخش نامه‌های رستم و پاسخ سعد وقاص بدورا آورده اند. (۱۷)

- در صص ۷ و ۷ ص ۱۷ با آوردن نمونه‌هایی چند از سروده‌های فردوسی، باز تافتن رویدادهای زمانه و فرایندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن دوران را در شاهنامه یادآوری کرده اند.

اما در ص ۱۹ نوشته اند:

«اندیشه فردوسی در جهان‌رؤیایی باستان سیر می‌کرد و به زحمت می‌توان از حوادثی که در دوره سی و چند ساله نظم کتاب اتفاق افتاده، اثری در شاهنامه یافت.»

+ باید گفت که جهان باستان، آن گونه که فردوسی آن را می‌دیده، رؤیا و افسانه و دروغ نبوده و ریشه‌های استوار در زندگی واقعی ایرانیان داشته است و شاعر در سرتاسر

شاهنامه، رویدادهای داستانی را نماد و تمثیلی از رخ داده های زمان خویش قرار داده است و خود به همین راز وارگی کارش روی دارد که می گوید: «تو این را دروغ و فسانه مدان / به یکسان روشن زمانه مدان / از او هرچه اندر خورد با خرد / دگر بر ره رمز معنی برد».

آیا انتظار داشته اند که فردوسی هم مانند بیهقی، گزارش روز به روز رویدادها را بدهد؟
- در ص ۱۵ در اشاره به دقیقی و فردوسی و اسدی آورده اند که:

فقط این هر سه، داستانهای ملی ایران را موضوع

سخن خود قرار داده اند.

+ اما در ص ۱۱۱ از فرامرزنامه، بهمن نامه، بُرزنامه، بیژن نامه و جز آن نام برده اند که موضوع همه آنها داستانهای کهن ایرانی است.
- در ص ۲۸ نوشته اند:

هر ایرانی این بیت معروف را از خاتمه کتاب به یاد دارد: بسی رنج بردم در این سال سی اعجم زنده کردم بدین پارسی و در پی نوشت افزوده اند:

«این بیت در نسخه کهن معروف موزخ ۶۷۵ و در ۱۱ نسخه از ۱۲ نسخه عکسی موجود در بنیاد شاهنامه نیست. در چاپهای ترنماکان، و بروخیم و روسیه هم نیست. فقط در نسخه موزخ ۸۴۱ موروثی بریتانیا که متعلق به مهل بوده و ابیات اضافی و الحاقی فراوان دارد و نیز در بعضی نسخ هجونامه موجود است. شاید در هزاره فردوسی، آن را از هجونامه ها بر روی اوراق جشن چاپ کرده اند و بر بنای آرامگاه نیز نقش گردیده و از این راه شهرت یافته است.»

+ اما بی درنگ، پس از این روشنگری دقیق و درست، به آمده بودن ترجمه های آن در متن از فارسی به عربی در آمده می «بنداری» و درست در آمدن آن با حساب تقویم روزگار شاعر اشاره کرده و نوشته اند که «نباید آن را الحاقی

بشماریم» (۱۸).

با این حال در صص ۴۰-۴۱ با تأکید بر این که «نظامی عروضی» با پشتوانه ی بیت های آمده در پایان شاهنامه، زمان سرایش کتاب را ۲۵ سال یاد کرده است و نه بیشتر و اگر در مآخذ خود ۳۰ سال را داشت، بی شک می آورد، بار دیگر در اصل بودن بیت «بسی رنج بردم...» شک ورزیده اند (۱۹) می گویم با همان گزارشی که مؤلف کتاب از چگونگی نگاشت این بیت در دستنوشته ها داده است، دیگر تردیدی در افزوده بودن آن روا نیست. اما جای نداشتن این بیت زبانه زد همه ی ایرانیان در سروده های فردوسی، جدا از رهنمودها، دستنوشته شناختی - که دیدیم - دلیلهای روشن ساختار شناختی و کلید واژه شناختی نیز دارد. یکی از مهم ترین کلید واژه های این بیت، واژه ی «عجم» است که پیشینه ی کاربردی آن با بار منفی و دشنام آمیز از سوی تازیان چیره شده بر سرزمینهای غیر عرب، در نامیدن مردم آن سرزمینها و از جمله ایرانیان، بر همگان روشن است. ناگفته پیداست که آمدن چنین واژه یی در شاهنامه، نمی توانسته است با ساختار اندیشگی و آرمانی آن و با خویشکاری ی شاعر همخوانی داشته باشد و فردوسی هوشیارتر از آن بوده که در ساختار زبانی ی شاهکار خود، به دام عادت و تکرار بیفتد و از ایرانیان، که از آنان با دهها واژه ی شکوهمند و غرور آمیز نام می برد - با همان واژه یی یاد کند که مهاجمان، آگاهانه آن را برای خوارشماری و پست انگاری ی ایشان بکار گرفته بوده اند.

از سوی دیگر در فرهنگ شاهنامه ی «ولف»، تنها ۴ کاربرد از این واژه در شاهنامه به ثبت رسیده است که یکمین در «گشتاسپ نامه ی دقیقی» (۲۰)، دومین در سر آغاز پادشاهی ی اشکانیان (۲۱)، سومین در ستایش یکی از یاوران شاعر به نام «حسین (حُی) قَتیب» (۲۲) و سرانجام چهارمین، در همان بیت موضوع بحث («بسی رنج بردم...») آمده است که سخن نویسنده در بی پشتوانگی آن را بیشتر آوردیم (۲۳) بررسی چگونگی و جای هر یک از این کاربردها، نشان می دهد که واژه ی «عجم» جایی در واژگان فردوسی نداشته

است و نمی توانسته است داشته باشد و بیت «بسی رنج بردم...» نیز از بر ساخته ها و افزوده های بعدی است که به احتمال زیاد به تقلید از بیتی از فردوسی، ساخته شده است: «من این نامه فرخ گرفتم به فال / همی رنج بردم به بسیار سال».

- در ص ۲۳ «دوست مهربان» و «مهرتر گردن فراز» را که فردوسی در دیباچه‌ی شاهنامه، به منزله‌ی یاوران و پشتیبانان خود می ستاید، دو توصیف برای یک تن انگاشته و نوشته اند:

«حدس زده شده که این دوست جوان فردوسی، همان مهرتر گردن فراز پهلوان نژاد، منصور بن محمد، معروف به امیرک طوسی پسر ابومنصور عبدالرزاق بوده...» (۲۴)

در ص ۳۴ هم با قید «ظاهراً» به اینهمانی‌ی دو دوست استاد نوس اشاره دارند (۲۵) و در پی نوشت ص ۱۲۳ نیز، هنگام شناساندن «امیرک منصور»، با یادکرد از پژوهشهای بهار، محیط طباطبایی و خالقی مطلق، او را با «دوست مهربان» آورنده‌ی «نامه خسروان» (داستانهای کهن ایرانی) به نزد شاعر، یک تن دانسته اند.

اما سپس، گویی همه‌ی این تکرارها و اصرارها و شاهد آوردنهارا از یاد برده و از آن دو تن جداگانه یاد کرده اند:

«همه کسانی که فردوسی از آنها نام برده: مهربان دوستی که نسخه شاهنامه منثور را بدو داده، مهتری گردن فراز که حامی او بوده، علی دیلم بودلف و خنی قتیب عامل خراج، همه از نامداران شهر خود شاعر بوده اند.» (ص ۳۵۶)

+ گفتنی است که در دیباچه‌ی شاهنامه - که نویسنده خود بخشهایی از آن را آورده است - «گفتار اندر داستان دوست مهربان» و «گفتار اندر ستایش امیرک منصور» دو پاره‌ی جداگانه از دیباچه است باروشنگریها و وصفهایی دیگرگونه درباره‌ی این دو تن (۲۶) و با هیچ دلیل و برهانی نمی توان این دو پاره را درباره‌ی یک تن دانست. هرگاه این دو عنوان

فرعی و بیتهای آمده در زیر آنها در یادکرد از یک تن بود، شاعر چه دلیلی برای جداگانه آوردن آنها داشت؟
- در ص ۳۴۴ در اشاره به بیتی از فردوسی که «شاه شجاع مظفری» آن را در سروده‌ی بی از خود تضمین کرده است، نوشته اند که «این بیت را در شاهنامه نیافتیم».

+ هرگاه تنها در چاپ بروخیم به جست و جوی این بیت پرداخته باشند، اکنون آن را در دسترس ندارم که بکاوم. اما بیت موضوع اشاره در مل و مس و خا. هر سه آمده و چنین است: «که گر دو برادر نهد پشت پشت / تن کوه را خاک ماند به مشت» (۲۷)

- در پی نوشت ص ۲۶۴، گفتار جلال خالقی مطلق درباره‌ی دستنویست شاهنامه (فلورانس) را تنها به «ایران نامه، ص ۸۹-۹۳» بازبرد داده اند که نارساست و کامل آن «ایران نامه ۱: ۷، پاییز ۱۳۶۷، صص ۸۹-۹۳» است. (همان گفتار در کتاب «گل رنجهای کهن»، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲، صص ۳۴۳-۳۷۱ نیز باز چاپ شده است).

- در صص ۲۲۳-۲۲۴ اشاره‌ی بی از «سنایی» در «حدیقه الحقیقه» را دلیل اصیل بودن دو بیت «یکی داستان زد بر آن شهریار / ز کار خود و گردش روزگار / که را در پس پرده دختر بود / اگر تاج دارد، بداختر بود»، در شاهنامه شمرده اند. این در حالی است که خود یاد آور شده اند:

«این دو بیت در چاپ مل نیست و در هیچ یک از نسخه های اساس کار آقای خالقی مطلق (۲۸) هم نبوده، اما در حاشیه چاپ بروخیم، از چاپ کلکته نقل شده است.»

+ با استناد به چنین بیتهای بی پشتوانه بی است که پاره بی از کسان بر ضد فردوسی و شاهنامه و فرهنگ ایرانی داد سخن می دهند! می پرسیم: مگر در هنگام سرایش منظومه‌ی سنایی (دهه‌ی سوم سده‌ی ششم هجری) امکان افزوده شده بودن این بیتها و بسیاری بیتهای دیگر بر شاهنامه وجود نداشته است؟ مگر در همین روزگار خودمان، با همه‌ی کارکرد صنعت چاپ و نشر گسترده و محدود نبود کتابها به چند دستنویست، ندیده ایم و نمی بینیم که اندک زمانی پس از

درگذشت نویسنده و گاه حتا در دوران زندگی خود او، چه کاهش و افزایشهایی را در گفتارها و کتابهای او روا می‌دارند؟

- در ص ۱۰۴ نوشته اند که: «علامه محمدقزوینی با تصحیح مقدمه کهن شاهنامه ابومنصوری و تحقیق عالمانه خود، آن را کهن ترین نثر فارسی اعلام کرد.»

+ این مطلب، تا پیش از شناخته شدن نمونه‌ی کهن تری از نثر فارسی درست بود. اما امروز می‌دانیم که «رساله در احکام فقه حنفی» از «ابوالقاسم اسحاق سمرقندی» کهن ترین اثر بازمانده‌ی نثر فارسی است. این رساله را مؤلف در اصل به عربی نوشته و سپس خود به فارسی برگردانده است و گرچه خود کتاب تاریخ نگارش ندارد، از آن جا که مرگ نویسنده در تاریخ ۳۴۲ ثبت شده است، پس حتا اگر تاریخ نگارش رساله در آخرین سال زندگی او هم بوده باشد، باز

چهار سال کهن تر از «مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری» است که در ۳۴۶ نگاشته شده است. (۲۹)

- در ص ۹۵ در اشاره به بی‌علاقگی «احمدحسن میمندی» به زبان فارسی و بازگردانده شدن زبان رسمی‌ی دیوان به عربی در زمان وزارت او، نوشته اند:

«این وزیر از مردم میمند از روستاهای غزنین بود و احتمالاً زبان آن نواحی در آن دوره هنوز فارسی نبوده است.»

+ جای شگفتی بسیار است! چه دلیلی این «احتمالاً» را پشتیبانی می‌کند؟ چگونه می‌توان پذیرفت زبان مردم ناحیه‌ی که در همان زمان موضوع بحث (سده‌ی چهارم هجری) دهها شاعر و سخنور فارسی‌زبان در آن می‌زیستند و بزرگترین شاعر و حماسه سرای زبان فارسی در همان زمان در فاصله‌ی بی‌نه چندان دور از آن جا در توس خراسان تخم سخن فارسی می‌کشته است و یک سده پس از آن، درست در همان جا (غزنین) شاعر و سخنور بزرگ زبان فارسی «سنایی» زندگی می‌کرده است، فارسی نبوده باشد؟! - در ص ۱۷۲ در متن «مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری» که آورده اند، می‌خوانیم که «ابن مقفع» فرزانه و ترجمان نامدار، «دبیر مأمون پسر هارون الرشید» خوانده شده است. و مطالعه‌ی جادداشت که در پی نوشت، ناهمزمانی‌ی این دو و نادرستی مطلب را یادآور می‌شدند. مأمون در سال ۱۹۸ یعنی ۵۳ سال پس از کشته شدن «ابن مقفع» به خلافت رسید. - در ص ۲۴۲ ستایشنامه‌ی منسوب به «انوری» را که در بزرگداشت فردوسی است، اما در دستنوشته‌های دیوان او نیامده، از مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بایستغری آورده اند.

+ سزاوار بود که می‌نوشتند همان انوری در بیتی دیگر، نکوهشی ناسزاوار درباره‌ی فردوسی و شاهنامه دارد و می‌گوید: «در کمال بوعلی نقصان فردوسی نگر / هر کجا آمد شفا، شهنامه گوهر گز مباح!» (۳۰)

- در صص ۲۵۵-۲۵۶ چندین نمونه از سروده‌های «نظامی‌ی گنجه‌ی بی» در ستایش فردوسی و شاهنامه را آورده اند که به جای خود خواندنی و بررسیدنی است.



+ اما بجا بود که برای نشان دادن روی دیگر سکه، به بیتهایی هم که همان نظامی در «شرفنامه» آورده و در آنها بر اثر خشک اندیشی و جزم باوری، فردوسی را برای باور دینی اش، نکوهش کرده است، اشاره می‌کردند: «گهر خر چهارند و گوهر چهار / فروشنده را با فضولی چه کار؟...» (۳۱)

۸. ناهماهنگی در نگاشت پاره بی از نامها

- در ص ۳۲ موهل و در جاهای دیگر موهل یا مهل یا مل نوشته اند.

- در ص ۳۴ و بسیاری از جاهای دیگر نولدکه و در ص ۱۰۴ نلدکه آورده اند.

- در ص ۴۱ و ۳۰۶ و جاهای دیگر نام «حمدالله مستوفی» را (که در همه‌ی کتابها و گفتارها و فرهنگها، از جمله لغت نامه‌ی دهخدا به همین گونه ثبت شده است)، گذشته از همین صورت درست، به صورتهای «حُمد مستوفی» و «حمدمستوفی» هم آورده اند. در حالی که در نامنامه‌ی پایان کتاب، تنها همان «حمدالله مستوفی» را می‌بینیم.

که بیشتر بدان شناخته می‌شود، در پی نام یا کُنیه‌ی او که شهرت کمتری دارد: ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی (به جای نرشخی، ابوبکر...)، ابوالفضل بیهقی (به جای بیهقی، ابوالفضل)، احمد غزالی (به جای غزالی، احمد)، حمدالله مستوفی (به جای مستوفی، حمدالله) مری بویس (به جای بویس، مری) و جز آن.

ب. آوردن نام خانوادگی به تنهایی: تقی زاده (به جای تقی زاده، سیدحسن)، رادویانی (به جای رادویانی، محمدبن عمر)، مدرس رضوی (به جای مدرس رضوی، محمدتقی)، محیط طباطبایی (به جای محیط طباطبایی، محمد) نولدکه (به جای نولدکه، تئودور) و جز آن.

پ. نیاوردن برابر مشهورتر برخی از نامها: پرویز به جای پرویز (= خسرو پرویز).

ت. از قلم انداختن برخی از نامها: پیروز (شاه ساسانی)

۱۷۸

شانزدهم بهمن ۱۳۷۴

بازنویسها و پانویسها:

۹. سهوهای نگارشی یا نادریستهای چاپی

در کتاب ۲۳ سهو نگارشی یا نادریستی چاپی دیده‌ام که برای کوتاه سخنی از یادآوری آنها در می‌گذرم و تنها به مؤبد (غلط مشهور) به جای موبد اشاره می‌کنم که می‌تواند شبهه برانگیز شود.

۱۰. ناروشمندی در سامان بخشی به نامنامه

نامنامه یا فهرست نامها در هر کتاب پژوهشی می‌تواند کلیدرهنمونی برای خوانندگان و پژوهندگان باشد و بر ارزش کار بیفزاید اما چگونگی سامان بخشی به نامنامه روشهایی دارد که اگر پروای آنها را نداشته باشند، نقض غرض می‌شود و دیگر باری از دوش پژوهشگران بر نمی‌دارد. در نامنامه‌ی این کتاب به نابسامانیهای زیر برمی‌خوریم:

الف. آوردن نام خانوادگی یا لقب یا عنوان مشهور شخص

۱- البته همان گونه که نویسنده‌ی کتاب حاضر نیز اشاره کرده است - این رشته از گزارشهای فرهنگی و ادبی‌ی معاصران، همواره بارآور و رهنمون به دریافت و شناختی نو و سودمند نبوده است و پاره‌ی بی از روی آوران به شاهنامه، بی‌پشتوانه‌ی آگاهی‌ی فراگیر از تاریخ و فرهنگ ایران و سنجه‌های همگانی‌ی نقد ادبی در جهان امروز و نیز ژرف نگریهای ویژه در کار شاهنامه پژوهی، گام در این راه نهاده‌اند و برآیندکارشان، نه تنها گرمی از کلاف سردرگم هزارساله نگشوده، بلکه آشوبها و پیچیدگیهای تازه بی نیز برآن افزوده است. از این گروه در این جهان نام نمی‌برم و به آشفته کاریهایشان اشاره بی نمی‌کنم؛ چراکه پیش از این، به سهم ناچیز خود، به نقد و بررسی‌ی برخی از این غلط اندازیه‌ها پرداخته‌ام و دیگران نیز در این راستا روشنگریها کرده‌اند و پژوهندگان دلسوز و راستین با این بحثها آشنایند.

۲- درباره ارزش و پایگاه شاهنامه در ادبیات جهان و چگونگی برداشت دیگران درباره‌ی آن، جدا از پژوهشهای دانشمندانی چون

«تئودور نولدکه» ای آلمانی، «هانری ماسه» ای فرانسوی و دیگران، نگاه کنید به تازه ترین پژوهش و برداشت در این زمینه از «دیک دیویس» شاعر و پژوهشگر انگلیسی و دانشیار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه «اوهایو» در آمریکا با کتاب شناخت زیر:

Dick Davis, Epic and Sediton: The Case of Ferdowsi's Shahnameh, The University of Arkansas Press, Fayetteville 1992.

این کتاب، پایان نامه‌ی دوره‌ی دکتری نویسنده در دانشگاه منچستر انگلستان بوده است. برای آشنایی با برداشتهای ایران شناختی و شاهنامه پژوهی «دیویس» نگاه کنید به گفت و شنود «علی دهباشی» با او در «کلک» ۶۷/ مهر ۱۳۷۴، صص ۱۴۸-۱۵۶.

۳- به گفته‌ی «رودکی»: «شو تا قیامت آید زاری کن / کسی رفته را به زاری باز آری؟»

۴- در هنگام نگارش این گفتار - چنان که اشاره کرده اند - بیش از دو دفتر از ویرایش «جلال خالقی مطلق» نشر نیافته بوده است. اما در سالهای ۱۳۷۱ و ۱۳۷۳، دفترهای سوم و چهارم آن نیز منتشر شد.

۵- «دین» در منتهی الارب و لسان العرب و تاج العروس، به معنی «حال» آمده است که شاید تناسبی با مفهوم بیت موضوع بحث داشته باشد. اما از آن جا که این واژه با این معنای غیرمتعارف، کاربرد دیگری در شاهنامه ندارد، پذیرش اصیل بودن آن در این جا هم دشوار می‌نماید. درباره‌ی «وین» و بدل نگاشتهای آن در این کاربرد در شاهنامه، سالها پیش گفتار پژوهشی سودمندی خواندم که متأسفانه اکنون در دسترس من نیست و با قید احتیاط، گمان می‌برم از «دکتر محمود عبادیان» بود و در یکی از جلدهای «نامواره» دکتر محمود افشاره (۲)

درباره‌ی «وین»، همچنین ← عبدالحسین نوشین: واژه نامک، بنیاد فرهنگ باران، ۱۳۵۰، صص ۳۴۱-۳۴۲.

۶- تأکید از نویسنده‌ی کتاب است.

۷- در این باره ← «نقوذ بوستان در برخی از دستنویسهای شاهنامه» از «جلال خالقی مطلق» (ایران نامه ۴: ۴، تابستان ۱۳۶۵، صص ۶۲۴-۶۲۶ و باز چاپ همان گفتار در کتاب «گل رنجهای کهن» از همان پژوهنده، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲، صص ۱۷۱-۱۷۴).

۸- مس. ج ۹، ص ۳۴۰، بب ۳۶۰-۳۶۱.

۹- نگارنده‌ی این گفتار، پیش از این نیز جنبه‌هایی از این مسئله‌ی کلیدی در زندگینامه‌ی حماسه سرای بزرگ ایران را بر رسیده است؛ اما پژوهش خود را هنوز هم نارسا می‌داند. ← «زمان و زندگی فردوسی» در

«نامگانی استاد علی سامی» به کوشش دکتر محمود طاووسی، انتشارات نوید، شیراز ۱۳۷۰، صص ۲۸۱-۳۰۴ و چاپ دیگر همان گفتار در «یادنامه» آئین بزرگداشت آغاز هزاره دوم سرایش شاهنامه فردوسی در اصفهان، فیروز نشر سپاهان و نشر زنده رود، اصفهان ۱۳۷۰، صص ۶۷-۹۴.

۱۰- نام روزی است که فردوسی، هنگام یاد کرد از ۶۳ سالگی خود، بدان اشاره می‌کند: «چو آدینه فرمزد بهمن بود...»

۱۱- «شهبازی» در اشاره به بیت دیگری از شاعر، سخن از «فرمزد دی» می‌گوید که برابر یکمین روز ماه دهم و یک ماه پیش از گفتن «چو آدینه فرمزد بهمن بود» بوده است. در این گفتاورده، این دو باهم اشتباه شده است.

۱۲- برای آشنایی بیشتر با پژوهش «شهبازی» در این راستا، رجوع کنید به:

A. Shapur Shahbazi, Ferdowsi: A Critical Biography, Publishers, 1991, pp. 23 - 30 Mazda

۱۳- عباس زریاب خویی: نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه، ایران نامه ۱۰: ۱، زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۴-۲۳.

۱۴- زنده یاد دکتر زریاب خویی، رویکردی به تأثیرپذیری فردوسی از منتهای دینی و فلسفی پارسی میانه (پهلوی) به میانجی‌ی مسأله‌های کارش نداشته است. در این باره ← ج. ک. کویاجی، پژوهشهایی در شاهنامه، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، زنده رود - اصفهان ۱۳۷۱، گفتار یکم «یزدان شناخت و فلسفه در شاهنامه»، صص ۱-۳۲.

۱۵- جلال خالقی مطلق: معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، ایران نامه ۱۳، پاییز ۱۳۶۳، صص ۲۸-۳۱ و آینده ۹ و ۱۱ سال ۱۳۶۱ و ۲-۳، سال ۱۳۶۳ و نیز «کنایه نظامی به مذهب فردوسی» از همو، ایران شناسی ۳: ۴، پاییز ۱۳۷۱، صص ۶۶۳-۶۶۴.

۱۶- مس. ج ۹، ص ۳۲۱، بب ۲۷۲-۲۷۳.

۱۷- همان، صص ۲۱۲-۲۲۶، بب ۱۹۳-۱۹۲ و صص ۳۳۹-۳۴۶، بب ۳۳۸-۴۲۱.

۱۸- مگر دستنویست یا دستنویسهایی که «بنداری» شاهنامه را از روی آنها به عربی برگردانده، برتری و ویژگی داشته است؟ آیا تا سالهای ۶۲۰-۶۲۴ که «بنداری» دست اندرکار ترجمه‌ی شاهنامه بوده است، فرصت بسنده برای رونویسان دستبردزنده به متن شاهنامه و کاهش و افزایش بیتها و روایتی از آن و بدان نبوده؟ و آیا دست زدنندگان به چنین کاری، آن قدر اهل حساب و کتاب نبوده اند که آنچه را به نام

شاعر به شاهنامه می‌افزایند، به گونه‌ی بسازند که «با حساب نیز درست درآید»؟

۱۹- شکفتا که شهرت این بیت، دست از سر نویسنده بر نمی‌دارد و درست یک صفحه پس از آن (در ص ۴۲) باز هم از «کاخ گزند نیافتنی» سخن فردوسی که «عجم زنده کرده آن بوده، یاد می‌کند!

۲۰- «... عجم را چنین بود آیین و داد» (م- ج ۶، ص ۱۲۰، ب ۷۹۵) در اشاره به رواج «خویشاوند پیوندی» (زناشویی با خویشاوندان نزدیک) در ایران باستان است که چند نمونه‌ی آن در شاهنامه و از جمله در همان دوران گشتاسپ و جانشین او بهمن بازتافته است و این اشاره‌ی «دقیقی» می‌تواند گونه‌ی بی‌توجیه و پوزش‌خواهی برای کاری باشد که پس از اسلام ناروا و حرام شمرده شده است و ناگزیر گوینده، کوشیده است تا در برابر چیره‌دستان روزگار برای سخن گفتن از این امر، از همان واژه‌ی «عجم» بهره‌گیرد که آنان برای نامیدن ایرانیان و بویژه ایرانیان باستان به کار می‌بردند. می‌توان انگاشت که هرگاه فردوسی قرار بود بدین شیوه‌ی زناشویی اشاره کند، می‌گفت: «نیا را چنین بود آیین و داد».

۲۱- «کجا شد فریدون و ضحاک و جم / مهان عرب، خسروان عجم؟» (مس ج ۷، ص ۱۱۴، ب ۳۴) در متن شاهنامه و حتا در اندرزگوییها و حکمت آموزیهای شاعر نیست، بلکه در بیتهای سپس افزوده بر دستنویست شاهنامه برای ستایش «محمود» است که سروده‌ی فردوسی بودن آنها جای تردید و تأمل بسیار دارد و در متن این گفتار از آنها سخن گفتیم. اما به فرض هم که فردوسی خود این بیتها را بر متن افزوده باشد، واژه‌ی «عجم» را که از واژگان او نیست، در این کاربرد ویژه به سبب آن که از تعبیرهای رایج و عادی در ذهن و زبان مخاطب او، بوده، بگنار گرفته است.

نکته‌ی بسیار مهم، کاربرد همکرد «مهان عرب» در این بیت است که با ساختار اندیشگی شاهنامه در تضاد و تقابل کامل قرار می‌گیرد و «ولف» هم هیچ کاربردی از آن (وحتا همین یکی را) ثبت نکرده است و همین می‌تواند سرنخی باشد برای پیگیری‌ی مسئله‌ی انتساب این گونه بیتها به فردوسی.

۲۲- «حسین (خنی) قتیب است از آزادگان / که از من نخواهد سخن رایگان... / همش رای و هم دانش و هم نسب / چراغ عجم، آفتاب عرب» (مس، ج ۹، ص ۳۸۱، ب ۸۵۱ و ص ۳۸۲، ب ۸۶۰). این حسین (یا خنی) قتیب» که در روزگار فردوسی کارگزار خراج نوس بوده، به قرینه‌ی نامش و به استناد وصف «آفتاب عرب» بایست از خاندانهای

عرب کوچیده به خراسان بوده باشد و از این رو، شاعر که از او یاری و پشتیبانی دیده بوده، برای سپاسگزاری از وی، با واژگانی که برای او سخت آشنا و مألوف بوده و از جمله «چراغ عجم» به وصف و ستایش او می‌پردازد. از این رو واژه‌ی «عجم» در این کاربرد هم نه در شمار واژگان همیشگی شاعر، بلکه به منزله‌ی رمزگانی است که در وضعی ویژه و از سر ناگزیری بکار رفته است.

۲۳- دربارهی نادرست بودن انتساب بیت «بسی رنج بردم...» به فردوسی، همچنین نوشته‌های نگارنده‌ی این گفتار در «بررسی کتاب»، دوره‌ی جدید ۲: ۶، لوس آنجلس تابستان ۱۳۷۰ ص ۵۱۵ و «ایران شناسی» ۲: ۴، مریلند - تابستان ۱۳۷۱، ص ۲۵۲.

۲۴- نویسنده، این مطلب را به گفتاری از «جلال خالقی مطلق» با عنوان «یکی مهتری بود گردنفرز» در مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی، ۱۳: ۲، تابستان ۱۳۵۶ بازبرد داده است.

۲۵- به محمد محیط طباطبایی: «ابو منصور بن محمد، بانی نظم شاهنامه» در مجله‌ی «گوهر»، آذر ۲۵۳۶ و اردیبهشت ۲۵۳۷ (= ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷) بازبرد داده‌اند.

۲۶- خا. دفتر یکم صص ۱۳-۱۵.
۲۷- مُسَل، ج ۲، ص ۳۳۹، ب ۱۳۹۳ / مس ج ۴، ص ۹۶، ب ۱۳۶۴ / خا. دفتر سوم، ص ۸۵، ب ۹۵۷.

۲۸- یعنی کهن‌ترین و معتبرترین دستنوشته‌ی شناخته‌ی شاهنامه.
۲۹- اشاره‌ی دقیق به این رساله را به بانو «شاداب وجدی» بدهکارم. ایشان نوشته‌اند که یگانه دستنویست یافته‌ی این رساله در کتابخانه‌ی شخصی‌ی زنده‌یاد «دکتر مهدی بیانی» بوده است و امروز دانسته نیست که در کجاست. رونوشتی از آن نیز در یکی از کتابخانه‌های ترکیه (۴) هست (← بررسی کتاب، دوره‌ی جدید، ۹ بهار ۱۳۷۱، ص ۸۷۶).

۳۰- دیوان اتوری، به تصحیح سعید نفیسی، ص ۴۱۴.
۳۱- درباره‌ی این بیتها و کنایه و تعریض نظامی به فردوسی ← جلال خالقی مطلق: «کنایه نظامی به مذهب فردوسی»، ایران شناسی ۳: ۴، پاییز ۱۳۷۱، صص ۶۶۳-۶۶۴.

